

دو قطعه شعر تقدیم به بانوی آزادی خواه و مبارز، فریبا مرزبان

ناصر آقائی

۱

گلی که چهره برافروخت در دل خورشید
فریفت چشم همه عالم و فریبا شد
سحر که قطره شبنم چکید بر دل خاک
میان خاک گلی سر زد و فریبا شد
درون چشمه زرین آفتاب غروب
تمام جام طلا صورت فریبا شد
شقایق از کمر کوه رنگ خون پاشید
زخون لاله به پا قامت فریبا شد
ستاره پر زد و صبح سپید پرده درید
تمام جلوه گه آسمان فریبا شد

۲

با کوله بار حسرت آزادی
تا دوردست زندگی خویش می روم
در راه سرنوشت، شتابان و بی قرار
پای گریز می کشم و پیش می روم

بارگران درد اسارت را
بر پشت رنج‌دیده بیمار می کشم
تا لحظه های لذت آزادی
هر لحظه را به سختی بسیار می کشم

در جستجوی همنفسی همدرد
پر می کشم به خانه آزادی
تا عشق ورزم و جان بگیرم
می بوسم آستانه آزادی

از دوری نشانه آزادی
سر می دهم ترانه آزادی
ای دوست کی شود آن روزگار وصل
من باشم و تو باشی و آزادی